

تَحَكُّمًا بِأَمْرِ اللَّهِ

از تصنیف شریف و تالیف لطیف جناب طبیب الاطباء
و ارشاد آباء و ائمه ربانی و عالی حضرت شاه تراب علی قلندر
و نظیر انصاری صاحب مرشدی و مولای حضرت شاه محمد علی انور قلندر

در مسر برها الاطباء

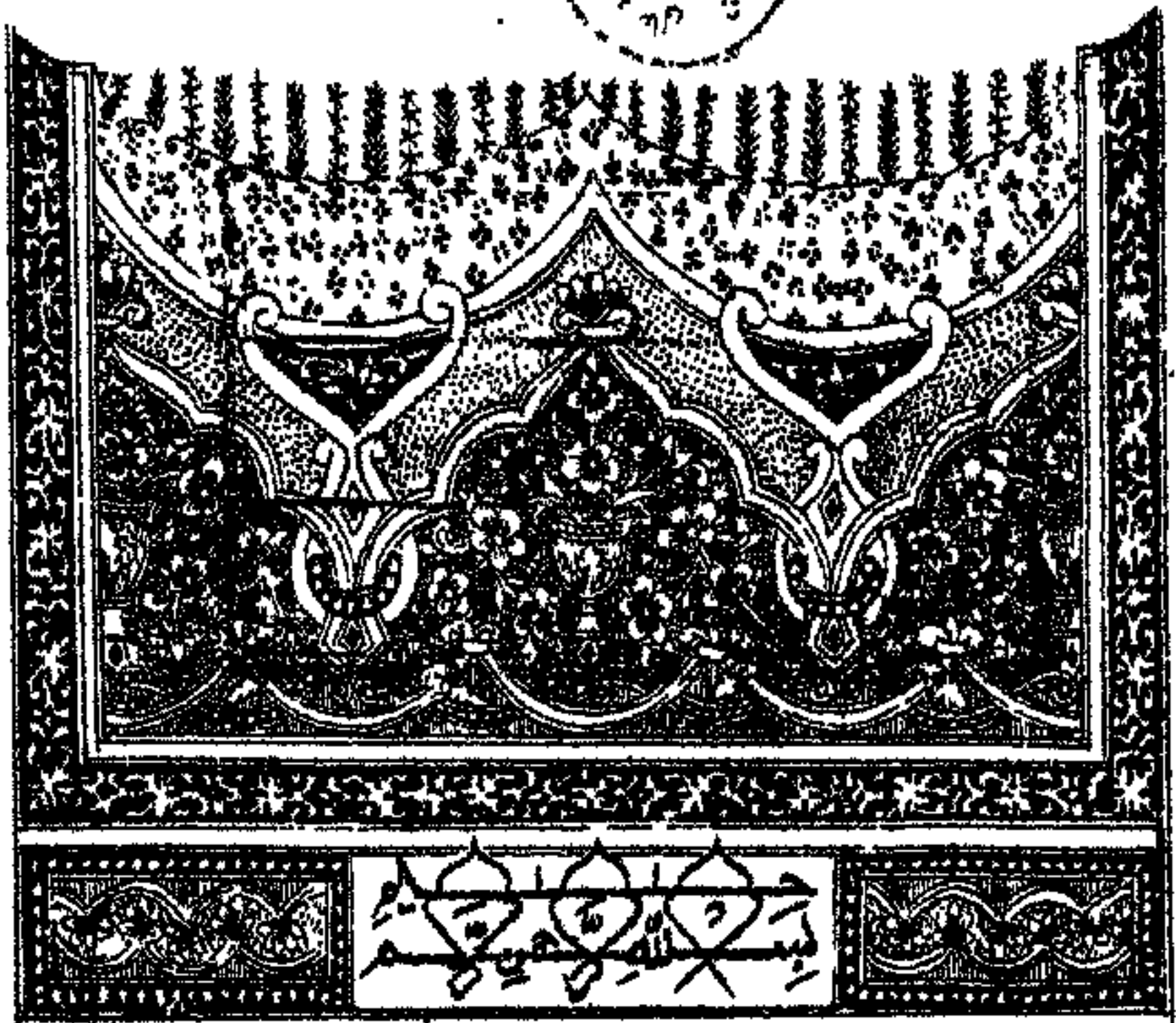
حکمت

بفتح کاف و زنج شانی
مولانا و مرشد نامولوی شاه محمد حیدر قلندر
انور اوفد لامعه المجمع الشمس و القمر وزیر بنگران عقیدت آئین مولوی
محمد نسیم الدین صاحب علوی کاکا روی و پیر احمد و منعم مطبع سرکاری

مُصَطَّبَةٌ
و من مطبع کاکا روی انور قلندر

فہرست کتاب

صفحہ	مضمون	فصل
۶۱	در بعض وصایا سے حضرت شیخ علی الدین ابن العربی -	فصل اول
۸	در بیان شاستِ معاصی -	فصل دوم
۹	در آداب شیخ -	فصل سوم
۱۶	در بیان آداب و کلمات مرید -	فصل چہارم
۲۵	در بیان اشتیاق مرید با شیخ -	فصل پنجم
۲۷	در نعت و نشانہا و جو انہر ان این طریق مع نصائح دیگر آداب سماع وغیرہ -	فصل ششم
۳۳	در آداب و مشاعر انکار -	فصل ہفتم
۳۵	در بیان نتائج و انوار زکریہ خواندن آن -	فصل ہشتم
۳۷	در بیان و قائلہ فی و فرقی در بیان واقعات و خواب وغیرہ -	فصل نهم
۴۹	در بیان جلیات ذوالکام آن -	فصل دہم
۵۶	رسالہ در آداب طریق اہل جذبہ -	فصل یازدہم
۶۰	در حقائق دیگر -	فصل دوازدہم
۶۳	در معنی حدیث تائب وغیرہ -	فصل سیزدہم
۶۹	در احوال معراج شریف -	فصل چہارم
۷۱	در احوال قوم ولون مکتوفہ -	فصل پانزدہم
۷۳	در بیان نسبت حق بعبادہ و دیگر مطالب -	فصل شانزدہم
۷۴	در بیان موالید شمشہ -	فصل ہفتم
۷۵	در بیان آنکہ روف شطحات اسماء ملائکہ اند -	فصل ہشتم
۷۵	در احوال مغیران -	فصل نوزدہم



الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول الله وآله واصحابه اجمعين اما بعد
فقير حقير تراب علی ابن حضرت قطب الارشاد عارف بالله شاه محمد کاتب علم قلندری
که بر ضمیر صافی دلان پوشیده مباد که حضرت والدیه حرم در آخر عمر خود سخنهاست که چند از
یواقیت و ابجواهر شعرانی و دیگر رسائل حضرت شیخ محی الدین ابن عربی را که در زبان عربی
فارسی کرده بودند و هم قدری از کلام صاحب مرصا و العباد چیده و بر آورده بودند
و در بعض مقام آن خود هم حاشیه نوشته اند چنانچه آن همه خلاص آن حضرت در کتابی مرقوم
و فائده بخش طالبان علی العموم است در اینمولا که واقع شهر مبارک رمضان ۱۲۲۲ هجری قمری
و بیست و چهار هجری است بطور کتاب و هفت نام فصول بترتیب آن پرده ختم و شرح لکن
موسوس ساختم تا ساکنان این طریق از این تعلیم گیرند و طالبان تحقیق بدان فائده پذیرند

چشم دارم از کسی که بنظر استفاوه آنرا بخواند فاتحه روح و الید زیر گوار و دعای خیر در حق این گنهگار واجب اند **وَاللّٰهُ الْمَوْفِقُ وَمِنْهُ التَّوْفِیْقُ وَهُوَ یَهْدِیْ اِلٰی سَبِیْلِ الْحَقِیْقِ**

فصل اول در بعض و صایای حضرت شیخ محی الدین ابن العربی که بموجب درخواست

بعضی طالبان فرموده اند در آنچه که لابد این راه است **فصل دوم** در بیان شایسته

معاصی **فصل سوم** در آداب شیخ از رسایل شیخ محی الدین ابن العربی و هم از کلام صاحب

مرصاد العباد **فصل چهارم** در آداب و شراط مرید از رسایل شیخ محی الدین ابن عربی

و هم از کلام صاحب مرصاد العباد **فصل پنجم** در حقیقت مرید به شیخ از کلام صاحب

مرصاد العباد یعنی شیخ نجم الدین دایه **فصل ششم** در لغت جوامردان ابن عربی

مع فصاحت و بیکر و بیان حال مبتدیان و غنیهان تصوف از کلام شیخ محی الدین ابن العربی

فصل هفتم در آداب و شراط ذکر از کلام صاحب مرصاد العباد **فصل هشتم**

در بیان نتایج و انوار ذکر و فوائد آن از کلام صاحب مرصاد العباد **فصل نهم** در بیان

و قیام غیبی و فرق در میان واقعه و خواب و غیره از کلام صاحب مرصاد العباد

فصل دهم رساله در بیان طریق اهل جذب از شیخ نجم الدین کبری رحمه الله علیه

فصل یازدهم در بیان تجلیات و اقسام آن از کلام صاحب مرصاد العباد

این امد توفیق دهند است و از دست توفیق و او راه می نماید بسوسه راه تحقیق ۱۲ - کلام نور ۱۲

شیخ نجم الدین رازی المعروف به دایه از صاحب شیخ نجم الدین کبری است که تربیت ویرا حواله به شیخ

محمد الدین کرده بود صاحب مرصاد العباد و تفسیر بحر الحقائق است ویرا در کشف حقائق و شرح و قیام

توت و قدرت تمام بوده است در واقع جنکیز خان از خوارزم بیرون آمد و بروم رفت و ویرا به

شیخ صدر الدین تونیوی و مولانا جلال الدین رومی اتفاق ملاقات افتاد گویند که دست در یک

مجلس جمع بودند نماز شام قایم شد از وسع التماس امامت کردند در هر دو رکعت سوره قتل

یا ایها الکافرون خوانند چون تمام کردند مولانا جلال الدین رومی با شیخ صدر الدین بروجه طیبیت گفت که

ظا هر یکبار براس شما خوانند و یکبار براس ما - وفات در سن ۷۰۰ بوده است و در شونیز به بغداد

بیرون مقبره شیخ سری سقلی و شیخ جنید قبری بود میگفتند که قبرش است و الله اعلم ۱۲ - صفحات الانس

فصل وواژه هم در بیان بعضی حقایق دیگر از کلام شیخ محی الدین ابن عربی
فصل سیزدهم در معنی حقیقت و حقایق دیگر از کتاب یو قیوت ابوالعزیز شیخ عبدالوهاب
فصل چهارم در احوال معراج شریف از یو قیوت ابوالعزیز شیخ عبدالوهاب
فصل پنجم در احوال معراج شریف از یو قیوت ابوالعزیز شیخ عبدالوهاب
فصل ششم در احوال معراج شریف از یو قیوت ابوالعزیز شیخ عبدالوهاب
فصل هفتم در احوال معراج شریف از یو قیوت ابوالعزیز شیخ عبدالوهاب
فصل هشتم در احوال معراج شریف از یو قیوت ابوالعزیز شیخ عبدالوهاب
فصل نهم در احوال معراج شریف از یو قیوت ابوالعزیز شیخ عبدالوهاب
فصل دهم در احوال معراج شریف از یو قیوت ابوالعزیز شیخ عبدالوهاب
فصل یازدهم در احوال معراج شریف از یو قیوت ابوالعزیز شیخ عبدالوهاب
فصل بیستم در احوال معراج شریف از یو قیوت ابوالعزیز شیخ عبدالوهاب
فصل اول در بعضی وصایای شیخ محی الدین ابن عربی که بموجب
درخواست بعضی طالبان فرموده بودند آنچه که لابد این راه است بلکه اول آنچه واجب
بر بنده توحید خداست جل جلاله و عم نواله یعنی بدانند که او یکتا است و در پیداکردن
خلق کسی شریک نیست و پس است این دلیل لو کان فیما الهة الا الله کفستنا
که مخالف او را وجود نیست و تنزیه کن او را سبحانه از تشبیه حقیقت و کافی است معنی آیه تیسر
که مثله شیء و کان الله و لم یکن معه شیء و هو الان کما کان و عالم و عرش و غیره
نیز نیست سواى او و بعد ازین ایمان به بل است کلمه آنچه آورده و خبر داده اند از حق تعالی
آنچه دانسته ایم و ندانسته ایم بعد از این حب تمام صحابه است و فضیلت مده کسی چیزی
مگر آنچه خدا و رسول او فرموده است در قرآن و حدیث و بزرگ دان هر کرا بزرگی داده خدا و
رسول او بعد از آن تسلیم کن اهل طریق را آنچه بشنوی از کلام ایشان و آنچه بینی از ایشان

سه این آیه در رکوع دوم پاره هفتم بوده است ترجمه اش اینست که هر که می بودند در آسمان و زمین حکام دیگر
بجز حق تعالی پس هر دو خراب می گشتند ۱۲ ۱۳ نیست همچو آنچه می بود حق سبحانه و نه بود با او چیزی و او
اکنون آنچه آن است که بود ۱۲

فتم تو بان نرسد و بر تو باد بحسن ظن همه خلاق و سلامتی صدر و دعا و حق مسلمین و رغبت
 و خدمت فقرا و دیدن منت و فضل آنها در خدمت و برداشتن اینها از ایشان و صبر بر خلاق
 آنها و لازم گیر خامشی مگر در ذکر و تلاوت امر بالمعروف و نهی عن المنکر و اصلاح در میان
 آنها و تخریص بر صدمه و آنچه لابد است طلب بروری است که موافق در طریق باشد و آنچه
 ضرورت است طلب شیخ مرشد است و دیگر بحث در تقیه است که اصل اینکار است -
 و دیگر آنکه بار خود بر کسی منته و زنت سهول کن رفیق از کسی برای نفس خود و صرف کن در کسب
 و رفقا و گفتار و کردار خود و وسعت مکن در مسکن و طبع و غیره که حلال کیاب است چون نفس
 معا و شد شهوات رافع آن محال است پس طالب رانیست گنجایش راحت و وسعت در
 دنیا و این بسیار ضرور است - و دیگر تعلیل و طعم عام که موجب نشاط است در طاعت و
 دفع کسل - و دیگر میبوداشتن اوقات خود را با آنچه مشروع است و آنچه که از فرائض وقت
 باقیماند از اوقات اگر توان از اهل حرفتی کسب همانقدر کن که مستغنی شوی و جدا شوی از مصداق
 از صبح تا طلوع و از عصر تا غروب و از مغرب تا عشاء درین عرصه همیشه ذاکر باش از خلق خوش
 و حافظ باش از مغرب تا عشاء است کعبت یا چهار اول نماز و چهار قبل ظهر و چهار بعد ظهر
 و چهار قبل عصر و پنج مگر در غلبه و مخور مگر در حاجت و پوشش مگر براس ستر عورت و دفع
 و سر ما و بخوان از قرآن در مصحف و بنه دست چپ بر مصحف و بران دست راست بر حروف
 و آواز بلند کن گفت در که بشنوی و ترتیل کن و سوال کن در آیه سوال از استغاثه و استغاثا
 و اعتبار گیر در آیه استبار و اگر ضعف مومنان بشنوی پس نظر کن در حال خود اگر از آن
 صفات در خود صفتی یا بی شکر کن و آنچه نداری از آن صفات حاصل کن و آیه که در شان
 کافران است از آن پناه جو و دیگر آنچه ضرور است محاسبه است و مراعات خواطر و حیا

از حق تعالی و چون بجای مقصد شوی بازمانند از تو خواطر و آنچه ضرور است نظر کردن است
 در اوقات اگر وقت فریضه واجب است جلدی کن در ادای آن و اگر وقت مباح است
 آنرا هم با نوع خیر بدار و هر کار نیکو که کنی بدانی که این آخر کار است در عمر تو چون چنین کنی
 مخلص شوی و عمل تو مقبول گردد و دیگر آنکه همیشه بر طهارت باشی و بعد وضو در رکعت بخوان
 مگر اوقات منتهی که وقت طلوع و وقت استوا و غروب است - و بگر آنچه ضرور است
 بحث است در مکارم اخلاق و آوردن آن بر وقت خود و از سر خلق بپر سیز و بدان
 که کدام اخلاق است نیک که در استعمال آری آنچه عام است اصناف خلق نیکو را همی
 راحت است دفع اذی از خلق پس هر کس که دوست من در این کار و هر جا که شیخ
 حکم غضب کرده است غضب نه کردن بد خلقی است نیکو شناس - و بگر بر تو باد شفقت
 بر حیوانات و رحم بر آنها که حق تعالی بهر تو مسخر کرده است بار مننه بر آنها فوق طاقت
 و همچنین بر کثیران و غلامان و نسبتان که همه برادران تو اند که حق تعالی در ملک تو کرده
 و تو نیز بنده خدای پس هر چه دوست داری که خدا با تو کند همان معامله با ایشان کن
 که روز محتاجی جزا موجب معامله تو خواهد بود با ایشان و بازن نیز زندگانی نیک کن که همه
 خلق عیال آند و تو نیز هستی خلاصه اینکه هر چه دوست داری که خدا با تو کند با خلق همان کن
 اگر ولدی داری تقسیم کتاب الله کن و زهد از دنیا و محافظت آداب شرعیه و اخلاق
 حمیده و ریاضت در صغیرین او را فرما و دشمن گردان زینت دنیا - و بگر آنچه ضرور است
 آنکه نزدیک مشوار باب دول و امرار که یکایک دل ترا از خدا باز خواهند داشت
 و اگر باضطرار رفتن شود پس معامله کن با ایشان بصیحت و بگر آنچه ضرور است
 حاضر بودن است با حق تعالی در جمیع حرکات و سکونات خود و وصیت میکنم ترا در اوقات

چه تنگی و چه در فراخی که این دلیل استواری دل است بر آنچه نزد خداست و مشنوار آنچه شیطان
دعوت کرده باشد به نخل از خوف فقر و نزدیام هر که طمع به اولیا باشد بعد از ان نخل کند
بمقتد از مقام خود و دعای موسی علی نبیا و علیه الصلوة و السلام بر فرعون همین بود که الهی
این را مال و نه نخیل گردان پس آنها ضائع کردند حق فقر را در هلاک شدند بجمع پس گفت
الله تعالی آنها را و هرگز سخنی هلاک نمیشود و دیگر آنچه ضرور است تراختم فرودن است
که ازین عمل رهایی کردی حق را و ناخوشش کردی شیطان را و نفس را جمع کردی از رعونت او
و خوش کردی آنرا که از خوش خوردی و این سبب دوستی خالق خواهد بود که مامور شده به نمود
و دیگر لازم گیر احسان را که دلیل حیا است از حق تعالی و احسان نیست که عبادت کنی
حق را گویا که می بینی پس چه کن و تحصیل این صفت و لازم گیر ذکر و استغفار که اگر بعد گناه
باشد محو کند و اگر بعد طاعت نور علی نور بود و بر توبه که مصر نباشی بر گناه چه که مصر گناه
خدا بسیار است یا دوار یعنی را و لازم گیر تقوی در سر و علانیه یعنی ترس از خدا و خدا
و تقوی مشتق از وقایه است و تقوی وقایه آنست که وقایه کن فعل خدا را بفصل خدا که آعوذ
بِرِضَاكَ عَنْ سَخَطِكَ يَا پناه جو بخدا از خدا که آعوذ بِكَ مِنْكَ این اعلی تر از آنست
و دور باش از مغروری نفس خود بسبب کرم و علم خدا و ترس از خدای شیطان که گوید اگر لطف
نمیداشتی کرم و عفو از کجا میشد و بدانکه این کراوست تا مغرور شوی و در معاصی خیره کنی ناگاه
گرفتار شوی و بندیش در اینکه چون در دنیا معاصی میکنم و توبه را تو سنیق نیست مبادا نصیبت
در کفر اندازد و محروم شوم از عفو و مغفرت نیز آعوذ بِاللَّهِ مِنْهَا و بر توبه و توبه یعنی پشیمانی
از شبهات اگر در وقتی که غیر آن نیابی و محتاج باشی نیز ترک کن که حق تعالی عفو آن بهتر خواهد بود

سه پناه بچشم بخشنودی تو از گرفت توله پناه بگیرم توبه از توله پناهیم بعد از ان ۱۱-

و این پر میرزا از شبهات که درج است اساس دین است که فواید آن بسیار است که بسبب آن
 محفوظ باشی از بدیهای دنیا و آخرت و بر تو باوند از دنیا اگر مضطر شوی بقوت گفتا کن
 و نیکو بدان آنچه در قسمت نسبت خواهد رسید خواه غیبت کنی یا نه کنی پس چرا راغب شوی بدینا
 که مضروب خداست و نبی صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بحیثیه مانند کرده است بر حیفه جمع میشود
 مگر کلاب پس بر دار غیبت از روزا بد باش در آن و تمتع مکن با او که سعادت و وجهانی در دست
 بلکه هر چه یابی خرج کن بشه و مر نفس خود را جز ثروت مده و هلاک مکن خود را در تمتع از طبعش و مطعم
 تمام شد این عبارت عربی بود فارسی کردم با انتخاب و تفصیل در گذشته مگر بعضی جا که عبارت
 غامض بود و غلطی کاتب آنرا ترجمه نکردم حق تعالی توفیق دهد ما را و شمارا بر عمل این اسلام
 فصل دوم در بیان شامت معاصی - بدانکه هر مومنی که مصیبت کند ده چیز از زبان شود
 اول آنکه شوی آن از طاعت باز دار و دوم آنکه اگر طاعت کند حلاوت نیابد سوم آنکه
 دل او سخت گردد و زننگ گیرد - چهارم آنکه حبش از آن خشک شود و شوخ روی گردد پنجم آنکه
 تن او سست گردد و ششم برکت از رویش برود و زننگ گردد هفتم بد دل و ترسان گردد
 از خلق - هشتم آنکه ناگاه عذاب رسد و یا فحلی و باران باز آید و جانوران و چرندگان در شامت
 آب نیابند - نهم زیبایی از رویش کم شود - دهم شوی او در زندگانی او رسد مردم محرومان
 گردند پس مرگ او بچکان اوضایع مانند نعوذ بالله منها بدانکه کسی را وقت جان دادن
 خوف زوال ایمان است - یکی آنکه از رفتن ایمان نترسد - دوم آنکه ایمان را با بدعتها بیازد
 سوم آنکه بر مسلمانان جوړ کند و بیازارد و خصوص ظلم که بدتر ازین گناه نیست که هرگز بخشیده نشود
 اگر چه مهلت داده شود نقلست که در وقت فرعون کسان او زنی حامله را بیچاره گرفتند

شرح ابراهیم گروی در رساله خود نوشته که حدیث الدنيا جيفة و طایفه کلاب نه نوشته ام من برود کتب

و چندان زود که حملش ضائع شد آن عورت حق تعالی را گفت که خفته یا بیدار چون
 فرعون غرق شد از پیشانی این نوشته پیدا آمد که ما خفته ایم نه بیدار مملکت و بهر فرعون
 در حدیث آمده که سه دعا مستجاب اند بیشک دعای پدر پسر را و دعای مسافر و دعای
 مظلوم بزرگ فرموده نشان عنایت الهی دو چیز است یا عصمت اول یا توبه آخر توبه
 که هر دو که گناه صد ساله بیک توبه محو کند و توبه نزد متحقیان ندم است بدل و استغفار است
 بزبان و آنکه عدم خود را عزیم کردن بشرط سوم توبه گفته اند نزد ایشان هیچ نیست پس
 همان ندم است استغفار است و توبه فرض است بر همه مومنان هر که نکند ظالم است و هر که
 بجز حق تعالی اوراد دست دارد **فصل سوم در آداب مشیخ که آن بر دو نوع است**
 نوع اول ماخوذ از رسائل شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره و نوع دیگر که از کلام صاحب
 مرصاد العباد مسطور است اول که از کلام شیخ اکبر است باید دانست که شیخ باید که عارف
 باشد از خواطر نفسیه و شیطانیه و مکیه و ربانیه و عارف باشد از اصل اینها که از کجا پیدا
 میشوند این خواطر عارف باشد از امراض و دوائی او و عارف باشد بانیکه در کلام و
 که امام ریاضت باید مرید را که بدان استعمال نماید و بشناسد عوائق و علائق خارجه مثل
 والدین و اولاد و اهل و غیره و بشناسد تدبیر آنرا که مرید را همه امراض ازین علائق پیدا
 اگر مرید را رغبت در طریق باشد فائده کند وگرنه فائده نیست شیخ را باید که مرید را نگذارد
 که بچکم از خانه بیرون آید و هر گناهی که صادر شود او را بدان عتاب و عقاب کند اگر نکند حق
 مقام او او انکار و پس او امام فاشی است در حق رعیت قائم نیست بحسب تبت و مرید را
 که پوشد هر چه مظهر شود نفس او را هر چه کند و بر او اگر از طیب بیماری را پوشد او در کج
 کند نزد شیخ دین انبیا و تدبیر اطباء و سیاست ملوک باید این شیخ را استاد گویند

الغرض همه امراض و دوا را بشناسند که در کتب دیده و خوراه نرفته او مهملک مریدان است
 و طالب ریاست اللَّهُمَّ احْفَظْنَا باید که شیخ مرید را قبول نکند تا که مرید شیخ را در کار خود
 اختیار ندهد و شرط آنست که محاسبه کند مرید را در انقباض و حرکات و بقدر صدق و اتباع او
 در مجاهدت کند که درین راه شدت است و جاسے آرام نیست و خصمت برے
 عوام است که قانع شده اند بر ایمان و اداسے فرائض پس مرید را باید که زیادتی کند
 از مرتبه عوام و ضرور است که سختی بکشد و امام ابو بدین رحمة الله علیه میفرمود که مرید را با
 چه کار است این راه بی جهاد کشاده نمیشود و مرید را باید که بی حکم استاد و بر شیخ نشیند
 و یا حکم الهی شود که در سر او القا کند و شرط او آنست که اگر در سلسله تکلم کند کسی مناز
 موقوف کند که این معارضه و قیمت و از بحث محمول بیرون است و واجب است در استماع
 کلام مرید تصدیق و غیر تسلیم اگر غیبی باشد و اگر مرید تصدیق نکند فلاح نیابد اگر
 مرید استدلال کند بدلائل شرعی و عقلیه و او را شیخ زجر نکند و جهاد ساز و خیانت کند
 و تربیت او و هر که مرید را برین حال گذاشت او مرشد نیست بلکه ساعی بر هلاک او الغرض
 در کلام شیخ مرید تصدیق واجب است و استدلال سخت ممنوع و اگر شیخ ببیند که مرید
 چنین است که استدلال و حجت میکند در کلام و رجوع نمیکند بحق پس از مقام خود دور کند
 که این کس باقیان اصحاب را فاسد کند و در نفس خود فلاح نیابد و اگر شیخ بیند که مرید
 از دلی مرید ساقط شد او را بزور دور کند که او بدترین احد است چنانچه گویند از زمین کجا
 پر میرکن و از آشنایان هزار بار و شیخ را سه مجلس باید یکے عام که در آن مجلس همه مریدان
 حاضر شوند باید که در آن مجلس شیخ از خط آداب شرعی و احترام آن و از نتایج معاملات

بیرون نشود و بگردد مجلس خاص براسه اصحاب خود درین مجلس از نتایج اذکار و خلوات
 و ریاضات ایضاً طریق بیرون نشود و بگردد مجلس علیحده با هر فرد براسه زجر و توبیح
 بر حرکات وضع و یا احوالی بروداده کسی را اطلاع دهد برقیص آن و آنچه بدین مانند شیخ
 باید که وقتی خاص براسه حق باشد و عتقاد بر حضور خود ندارد و آنچه حاصل شده در خلوات
 نشود که از صحبت با زائل شود چرا که آنچه حاصل شده از برکات خلوت و ترک ماسوا بود
 اگر این کسب حضور بگذارد و وقت خود براسه این کار نگذارد طبیعت نفس مجبول است
 باز عود کند بغفلت ما بسیار کس را همچنین دیدیم که بسبب خلق از مرتبه خود بیفتادند و نحو
 بِاللّٰهِ مِنْهَا حَقِّ تَعَالٰی مَا رَاوَا شَانِ رَاحِسَنِ عَاقِبَتِ رُوْزِیْ کُنْدِ جَنَابِ سَالَتِ مَآبِ
 عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ اَزِیْجَا فَرَمُوْدِیْ مَعَ اللّٰهِ وَ قَدْ کَانَ یَسْعٰی فِیْهِ مَلَکٌ مُّقْرَبٌ وَ کَانَ
 یَنْبِیْ مُرْسِلٌ بِمَآنِ نَکَا بَدَا شَتَنِ اَسْتِ وَ قَتِ خَاصِ خُوْبِرَ اَسْ کَسْبِ حَضُوْرِ کَفِیْ مَجْمُوْلِ اَسْتِ
 بَرَزَا نِیْ وَ غَفَلَتِ وَ قَضَا نِیْ کَسْبِ اَسْتِ کَبِ تَخَطُّ نِیْ مَانْدُوْ اَجِبِ اَسْتِ حَفْظِ اَنْ وَ اِکْرَمِ
 رُوْیَا وِیَا مَکَاشَفَه وِیَا مَشَا هِدَه نَعْلِ کُنْدِ چِرِیْ نِیْ نِکُوْیْدِ بَلْکَه عَمَلِ فَرَمَیْدِ کِه تَرَقِیْ اَز اَنْ بَاعِلِیْ تَر کُنْدِ
 وَ اَلَا نَفْسِ سَبَبِ اَنْ مَعْرُوْر شُوْد وِیَا حَرَمَتِ شَیْخِ اَز وِلِ اُو یَفْتَدِ وِیَا سَبَبِ اَنْ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَز
 طَرِیْقِ خَآجِ کَرُوْد وِیَا مَطْرُوْد وِیَا مَجْجُوْب شُوْد وَ هُوْ ذُوْ بِاللّٰهِ مِنْهَا وِیَا شَیْخِ رَا بَیْدِ کِه مَرِیْدِ اَسْتِ
 بَا خَوَانِ دِیْنِیْ خُوْد وِیَا نِیْ بَکُنْدِ بَا نِیْ بَرُو وَا رُو شُوْد اِکْرَمِ نِکُوْر حَقِ اَوْ صَاحِ کَرُوْ بَیْدِ کِه مَرِیْدِ
 هِر رُوْزِ شَبِ یَکْ بَارِ نَزُوْ خُوْد رَا هِ دِیْدِ وِیَا هِمِیْشَه دِر کُوْشَه بَاشَدِ کِه کَسِیْ اَسْجَا وِیَا نِیْ نِکُنْدِ اَز اُو لَآ وِیَا
 مَر کِسِیْ مَخْصُوْصِ بَاشَدِ بَهْتَر اَسْتِ کِه کَسِیْ نَزُوْدِ کِه اِکْرَمِ اَسْتِ کِه حَالِ مَتَغَیْر شُوْد اَز اَمَدِ اَنْ
 وَا یَنْ هِر کَسِیْ نَشَا سَد وِیَا بَرَا یِ جَمَلِ اصْحَابِ زَا وِیْدِ وِیَا بَیْدِ وِیَا شَرَطِ شَیْخِ اَسْتِ کِه بَر اَسْتِ

سه مباحی وقتی است که گنجایش ندارد در آن وقت ما از شسته مقرب و نبی مرسل ۱۲

زاویه دیگر سازد که آنجا کسی نرود غیر آن و چون خواهد که بنشانند مرید را در گوشه اول خود آن
 و در رکعت نماز بخواند و نظر کند در روحانیت سمرج و حال مرید درین دور رکعت شیخ را
 جمع شود و معینتی که لایق حال مرید است و موجب برکت و فتح اوست تاب شود هرگز
 مرید از با هم جمع شدن ندمد مگر دستیکه نزد او جمع شوند اگر نه چنین کرد در حق آنها بد کرد
 غرض مرید از صحبت اغیار منع است اگر چه برادران دینی باشند شیخ را باید که هرگز
 مرید را از حرکات و سکنات خوردن و خفتن خود و وقت نکند چرا که بسبب ضعف خود در
 ذوق یقین شیخ را خیر خواهند فهمت این موجب ضرر است در حق او شان و در
 حاضر شدن ندمد بلکه اگر از زاویه بیرون آید پرسد که براسه چه بیرون آمد پس آنچه
 بر وطاری شده او شیخ ظاهر کند شیخ او را تو بیخ کند بگوید که ما را در زاویه بصدق و بهمت
 طلب کن تا ما را حرکت می دزد تو بر سم و تو از زاویه بیرون شو همچنین نقل است که یکی را
 خطره مسئله پیش آمد و در وادی بود ابو یوسف بهدانی را که شیخ وقت بود حرکتی پیدا
 خود را آنجا رسانید و جواب مسئله داد و گفت ای پسر اگر چنین رود در شهر بیادار ^{تنگ}
 که با آنجا جواب تو گویم آن جوان گفت اگر ما را چنین رود هر حجر و شجر ابو یوسف است پس
 دانستم که مرید صادق حرکت میدهد شیخ را بسبب صدق و باید که شیخ مرید را
 ابتدا تربیت کند یقین یعنی براسه رزق تو کل تعلیم کند و جاسه او را نشانند که کسی او را
 نشانسد و خود هم خبر نگیرد مگر بهمت سیاست اگر مرید صادق است درین جلوس است
 فتحاب شود او را رزق یقین و باید که مرید از شستن ندمد نزد شیخ دیگر و اصحاب
 شیخ دیگر که بسیار سریع المصرت است که تفصیل آن در آن است این منع در حق آنهاست
 که مریدان صاحب خلوات از کارانند که آنها را سوای شیخ اجتمع با برادران ممنوع نه آنکه

کسانی را که حاضر میشوند در مجلس عامه و جمع میشوند بعضی با بعضی در حق ایشان حرج نیست
 از زیارت شیخ و تبرک زیارت آنها و منع شیخ اصحاب خود را که صاحب خلوت
 و ذکر الهی اند نه براسه حب یا است و جد با شیخ دیگر و در حق شیوخ بدگمان نباشد
 که ضررهای بسیار است که تفصیل آن دراز است بلکه شیخ را باید که اگر شیخ را فوق
 خود یا بد خدمت او لازم گیرد و اصحاب را فرماید که خدمت او کنند اگر نه کند منصف است
 و نه صاحب همت است بلکه حب یا است است ناقص در طریق الهی است نشنیده
 که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر موسی علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام زنده می
 در متابعت با وی آمد پس شیخ را همچنین باید و واجب است بر شیخ که نگاهدارد اوقات
 و انفاکس مرید را و اگر از مرید چیزی واقع شود و شیخ بحث نکند پس در حق مرید
 بدی کرد که شیوخ را همچنین نباید نیست بعضی آنچه شیخ را باید - قسم دوم که از کلام صاحب
 صیاد العباد بجز تخریر آمده است چنانچه خود میفرماید که چند سخن دیگر از کلام صاحب
 مرصاد العباد برچیدم که بسیار فائده مند بودند بدانکه شرائط مقام شیخی محدود نیست
 اما باید که نسبت صفت در شیخ موجود باشد بکمال اگر یکی از آن کم باشد موجب نقصان
 در مرتبه است - اول علم است ضروری آنچه فرض است در شرع دانستن آن از امر
 نهی - دوم عقائد اهل سنت و جماعت داشته باشد و به بدعتی آلوده نباشد
 سیوم عقل است باید که عقل دینی عقل معاش و دنیاوی بکمال دارد چهارم سخاوت باید
 که شیخی باشد که بایحتاج مرید قیام تواند نمود و از ماکول و طبوس تا مرید را فروخت باشد
 در کار دین آنحضرت در مقام حاشیه نوشته اند و آن نیست که صاحب مال هم باشد
 او فصل حق بے تلاش و الا از شیخ مفلس چه آید و چگونه دل مرید را فارغ گرداند از مایحتاج

نزد این فقیر شیخ اگر غنی باشد و ظاهر و باطن به است از شیخ مغلس صورت و اسلام
 محمد کاظم پنجم شجاعت یعنی شیخ شجاع باشد تا از ملامت خلق نیندیشد و مرید را از ^{سیدان} جهان
 و دشمنان نگاه تواند داشت بقول هر کس و نکند ششم شفقت باید که حنیف باشد تا مرید
 از وی خطره بد نیفتد و در ارادت فساد پیدا نشود که مبتدی چندان قوت ندارد که صورت
 فساد را از تاویل خود دفع کند ^{مفهم} علوهست یعنی التفات بنیائند مگر بقدر ضرورت اگر چه
 مال و یرامضر نه بود مگر مبتدی را صورت حرص بخاطر آید و در اعتراض افتد و ارادت او را
 فاسد کند و از مال مرید طبع بر دارد ^{میشتم} شفقت است باید که بر مرید شفیق باشد او را
 بتیاریج برفق و مدارا بکار در آرد و باری بروی نهند که تحمل آن نتواند و چون مرید در قبض باشد
 بتصرف ولایت قبض از وی بر دارد اگر در بسط باشد قدری قبض بروی نهند تا در بسط زیاد
 قرار نرود ^{نهم} حلم است باید که حلیم و بارکش باشد و بهر چیز زود در خشم نشود و مریدان را
 نه رنجاند مگر بقدر ضرورت اوب دهد تا نفور نگردد ^{دهم} عفو است اگر از مرید حرکت ناپسند
 شریعت و طریقت در وجود آید عفو را کارش باید از آن در گذرد و بوضیحت معاینه کند
 و اگر مصلحت باشد بتادیب عایت کند ^{یازدهم} حسن خلق است باید که خوشخوی باشد
 و مرید را بدشست خوی نرنجانند و نماند تا مرید از وی حسنلاق نیگوید که نهاد مرید ^{دوازدهم}
 اخلاق و افعال و احوال شیخ باشد ^{دوازدهم} ایثار است باید که در وی ایثار باشد
 مرید را بر مصایح خویش ترجیح نهند و خط خویش بروی ایثار کند ^{سیزدهم} کرم است
 باید که در شیخ کرم ولایت باشد تا مریدان را از کرم ولایت بخشش ولایت تواند کرد
 چهاردهم توکل است باید که در وی توکل بکمال باشد تا در تسبیب رزق مریدان ^{پانزدهم}
 نباشد و مرید را از خوف اسباب معیشت رو نکند ^{پانزدهم} تسلیم است باید که تسلیم

غیب باشد تا حق تعالی هرگز خواهد آورد و هرگز خواهد بیرونه در آمدن مریدان حرص نما
 ونه در رفتن ایشان در کار شست شود بلکه در جمیع احوال مستسلم باشد و آنچه وظیفه
 بندگی و عبادت است بجای آرد و کسل را بخورد راه نهد و هر کس که صحبت پیوست
 او را آرد و با حق شناسد و خدمت او را خدمت حق دانند و هر کس که رود برده حق
 بیند و از رفتن و بودن ایشان فربه و لاغر نشود. شانزدهم رضا بقصداست یعنی در خدمت
 مریدان حسب شرایط شیخی قیام کند آنچه حق تعالی بر مریدان قسمت کرده است از یاقوت
 و نایافت و قبول و در راضی باشد و بر احکام ازلی اعتراض نکند. هفتم هم وقار
 باید که بوقار و حرمت با مریدان زندگانی کند تا گستاخ و ولی نشوند و از دل مریدان
 غلظت شیخ نرود که موجب خلل ارادت باشد هشتدهم سکون است یعنی در کار با تعجیل نماند
 و با استیجاب در مرید تصرف کند تا مرید از خامی از کار نفیستد. نوزدهم ثبات است
 باید که در کار ثبات قدم و درست غنیمت باشد تا مرید از وفاسی نه بیند و نیکو غنیمت
 تا از بی ثباتی و بد عهدی مرید را از حقوق فرو نگذارد و هر حرکتی از او هست باز نگردد و سستی او
 باطل نکند. بیستم بهیبت است باید با بهیبت باشد و مرید را از شکو به و عظمتی و بیستی و دل
 بود تا در غیبت و حضور مودب باشد و نفس مرید را از بهیبت و لایبت شیخ شکستگی باشد
 و شیطان را از سایه و بهیبت و لایبت شیخ یاری تصرف در مرید نباشد چون شیخ بدین اوصاف
 متصف باشد مرید صادق و طالب حق باندرک روزگار در پناه و ولایت لایبت او
 برسد اما مرید باید که نیز با اوصاف مریدی آراسته باشد انتهی و اگر بی شیخ بنظر علم و
 عقل سلوک نماید خطر آن باشد که در ورطه هلاکت افتد و بجای نرسد بلکه از غرور و
 نفس و شیطان در فرات افتد و خوف زوال ایمان گردد. فصل چهارم در بیان

آداب شریف را بدید که آنهم در دفع است یکی از کلام شیخ اکبر دوم از کلام صاحب و العباد
 اول نیست اما آنچه مرید را باید آنت که صحبت کند با شیخ که درش حرمت او باشد
 و بیعت نکند بکره و هر چه بنید اعتراض نکند و بر فعل شیخ اقتدا نکند مگر بر آن که شیخ حکم
 کند و بر حکم تعدی نکند و تاویل نکند کلام او را بلکه واقف باشد و استقامت کند بر ظاهر
 کلام او تا که ترقی کند بر اشارات و فتح شود این باب و مطالبه نکند مراد را خواه بفهمد یا نه و
 قبول کند و خود را از کترین مریدان دانزد و نه بنید بر اسے خود حق بر کسے و نه حق کسے بر خود
 که واجب الا و ا باشد بلکه اعتقاد کند که نیست در وجود مگر حق و شیخ او خاصه و مشغول
 کند نفس را بچیزه سوائی مرسوم شیخ خود و پای بر سجاده شیخ نهند و پارچه او بنوشند مگر حکم
 شیخ که پوشانیده باشد و سوال نکند از شیخ که جواب طلب باشد بلکه آنچه که در دل گذرد
 عرض نماید اگر جواب او بهتر و اگر نه داد طلب جواب نکند که سوی ادب است و آنچه
 در دل دارد از شیخ بنوشد اگر پیشد مضرت او برید خواهد رسید و هلاک خواهد شد
 چرا که مرید پیشتر که بیمار است و بیمار مرض خود اگر از طبیب ظاهر نکند او و او چه کند و قلب را
 معرور دارد و بزرگیه شیخ فرموده و قستیکه غافل شود و خطره بدگذرد رجوع بزرگ کند
 که اگر غفلت نمی بود خاطر بد نمی آمد که قلب کینان تحمل دو کار نمیکند که ذکر باشد و خطره بد
 گردن نهد بر حکم شیخ و قستیکه بیفتد در منزلت فعل بد و بدانکه نبیند که صادق باشد در ترک
 شهوت بر اسے خدا خدایتعالی آن شهوت را از دل سے برد و قستیکه صحیح باشد توجه مرید
 بسوسے حق بقصد تمام اگر چه قصد او فوق معرفت شیخ باشد ضرورت که شیخ را فتح آید
 معرفت شود و ترقی کند بسبب صدق مرید و قستیکه مسئله بنیاط مرید گذرد باید که از شیخ
 سوال نکند بلکه جهت تمام رجوع بحق کند که کشوده شود در آن مسئله یا شیخ در آن امر سخن گوید

و اگر نه شیخ گفت نه اورا کثرت باشد بدانکه همت او قاصر است اهل آن سلسله نیست
 بسبب علو و عدم استعداد او قبول آنرا بسبب عدم صدق او و توجه بطلب او همت را
 مشارکت نباید در دو کار بلکه در یک کار همت قوی میشود و چون امری دیگر شریک شد
 ضعیف میگردد و مرید را باید که از همت خود شیخ را حرکت دهد و سلسله کشف شرط
 شیخی نیست بلکه کشف از مصلحت الهی است که اراده کرده حق تعالی در حق این کس با حق
 شیخ و غیر آن لهذا کثرت کرده اگر او را اراده کشف باشد صاحب هوا است با نفس خود
 نه با شیخ و باید که با شیخ چنان باشد که مرده بدست غتال که تدبیر ندارد و بر لیس نفس خود
 بلکه اراده او اراده شیخ باشد در اینحال بهتر است که مرید پیش نگوید چه او را اراده نماید
 با اراده شیخ و فانی نیست در اراده شیخ و مرید نام مبتدی است که طالب طریقی بود و در
 راه طلب مرشد که پس تسلیم باید و انقیاد و ترک اعتراض پس همیشه مرید در ابتلا باشد تا که
 فتح شود و چون دانست که مرید را در تربیت کمال شد پس جواله بخدا کند و بخدا در جنت
 پس خدا خواهد که قیام دهد یا نه و امداد خود بگیرد و بعد ازین شیخ را بروی حکم نیست
 لیکن مرید را باید که ادب نگذارد و حرمت شیخ از دست ندهد و ارشاد از حکم او کند با حکم
 الهی و شرط مرید آنست که جوع و سهر و خموشی و عزلت مدام دارد و بعد حصول احکام توبه اگر
 مرید خلوت نتواند صحبت صامی بصدق طلب کند و طاعت بجا آرد تا وقتیکه مرید
 نباشد نفس خود ضرر است صحبت مرشد و اکل حلال و اگر نیاید شبیه هم حلال است در
 اضطرار و دیگر شرط مرید آنست که در کلام شیخ جدال نکند اگر چه حق بجانب مرید باشد
 و شیخ نگوید چنین کلام مگر برای مصلحتی پس جدال نیز میماند اعتراض است و اعتراض از
 شیخ حرام است مرید صاحب جدال سخن شیطان است روزه در هواست نفس بدست

اینکار ظاهر است نزد اهل طریق و از شومی مرید است فعل مسلح که شیخ منع فرمود
 بر قوالی علما حجت آوردن در آن فعل غیبت بین مرید هرگز فلاح نیابد و از شرط مرید است
 بیرون آمدن از خلوات بطرف اجماع اگر نیابد در بعضی مسائل پس باشد و احوط اختیار کند
 و بر خصت نزود و مرید را باید که از مال جاه بیرون آید خصوص از جاه که بیرون آمدن از آن
 زیاده موکد است و معتقد باشد که طریق شیخ او اشرف طرق است اگر شوق طریق دیگر
 شود و این در حق او نیکو نیست مرید را باید که از فضول نظر بپرسد و چنانچه از فضول کلام
 و روی شیخ چنان نشیند که در روی را براسه عقوبت آورده اند و اگر مرید با شیخ
 خود اتفاقاً در سماع حاضر شد شیخ در حق او بد کرد که در سماع همراه بود و اگر در سماع
 ضبط کند مگر آنگاه که کار از اختیار برود و شعورش نماز در مجلس یا از زمره قوال پس
 است در حرکت و وقتیکه شعور آید نشیند و الا منافق باشد و آنچه از دوسه بینه قبول
 دهند باز باوند دهند و نه کسی دیگر تبرک کند و شرط مرید آنست که پیر خود را بر شریعت حق
 داند اگر چه صورت مذموم بنیاد شیخ بظاهر پس آن محمود است و حقیقت پس سلیم است
 بسیار مردان بوده اند که پیاله شراب در دست گرفته اند و تارفتن در دهن غسل شد
 در رعایت بعضی متجدد شده کار کرده مردم دیدند که فلان چنین کار کرده او بری بود این
 قضیب البان را بود ما چنین اشخاص را بسیار دیدیم و این اسرار الهی اند و در عالم اگر ما
 شرح کنیم طول شود و مرتبه اولیا الله را در این مقام عوام ندانند پس علماء مرسوم چه دانند
 اند برای سلیم گفتم چنانچه بشارت خمر که غسل شده پس کجاست میزان ظاهر خجاست
 مرید را شیخ کاره فرماید توقف نکند و باز نماید بسبب چیزی و کار را مقدم کند
 و هر چه شیخ او را شرط کند و فال لازم داند خواه کار سخت باشد یا آسان و بر شیخ هیچ شرط

نهند که مرده را بر فاسل شرط نباشد تا وقتیکه کار خود خود تواند کرد کسی را تکلیف ندهد و کار
 بکند هرگز مگر آنکه نظر بکند و در آن کار که اینکار از مرضیات حق است یا نه حیوان نفس و دین
 و ترک کند مردمان را که بتعلیم و پیش آیند و بوسه تبرک کنند و الا فلاح نیست او را و حق
 شیخ خود معتقد باشد باینکه عالم باشد است ناصح خلق نه آنکه معصوم داند نقل است که
 از شیخ کار سے بد شد از مرید گفت ما را در حسین کار دیدی جدا شو شیخ دیگر بگریه گفت
 ما را هیچ بخاطر نیست من صحبت تو بسبب علم باشد اختیار کردیم که ترا عالم در طریق دانستم و صحبت
 گویند باین محبت او آن مرید را چنان فحشاء شکستیکه از کمال زمانه شد و هر مرید
 که در شیخ نقصانی بیند و صحبت او منافق است مرید وقتیکه بمنزل شیخ رود و در نفس
 خیال کند که قبر اوست از آنجا قصد بیرون آمدن ندارد و مرید را پارچه شستن بے نجات
 و سر کشیدن و موس تراشیدن و جز آن بے ضرورت و حکم مرشد نباید اگر بکن جناب
 علت است مرید را امانت باید و کتم اسرار نماید و ظاهر نکند سرت بچک و نقل است که
 مرید شیخی دعوی امانت کرد و از شیخ خود طلب اسرار نمود و شیخ او را این فرمود است
 از نمود و مرید دیگر اطلب کرد و اخفا نمود و کبشی فرج نمود و از خون او خورد و بیا لود و کیش
 در حجره دفن کرد و همان مرید مدعی کاذب امانت بیامد و شیخ را خون آلوده دید پرسید
 که این چیست شیخ گفت که فلان مرید ما را بغیظ آورد و او را کشتیم و اینجا دفن کردم و آن
 کشتن را مراد گرفت بهواسے نفس تا کاذب نباشد و ازین مدعی گفت زنه از کسی مگو
 که این امانت است او آخر پذیرش گفت که شیخ پسر ترا بکشت و نوبت بفریاد رسید
 تا بادشاه وقت فقها هر چند کسی باور نکرد لیکن تجسس واقع شد و حجره را کاویدند و کشتن مرده
 بیرون آمد مدعی خجل شد آشنانکه ندانست سووی نکر و مرید را باید که نفس او غیر شیخ با

چیزی مقدار نباشد و جامع کلام در مقام مرید نیست که حرکت سکون او بکلمه شیخ باشد
 و این باید که بدانند که طریق اتقی مقدس است از منازعه و مجادله و مراد نیست مساحت
 در چیزی که برساند به بیرون آمدن از طریق اتقی. قسم دوم در مرصا و العباد است که
 مرید بدست قوت همت ارادت علائق و عوالم قطع کرد و بخدمت شیخ پیوست ^{باید که بیجا}
 بست صفت که از شرائط و آداب مرید است موصوف باشد تا او صحبت شیخ تواند
 و سلوک راه بحال دست برد. اول مقام توبه است باید که توبه نصوح کند از جمله ^{خلایق}
 بعد ازین هر مقامیکه پیش آید توبه را کار فرمایند چرا که در هر مقام گناهی است موافق آن مقام
 توبه نیز مناسب آن مقام خواهد شد. ^{توبه} توبه را بیاسی است محکم اگر در غفلت شود همه باطل و حبط شود و تفصیل آن
 دراز است. دوم زهد است باید که از دنیا با کل اعراض نماید خواه جاهی و خواه مالی
 و اگر خویشان و متعلقان محتاج دارد همه مال بوجوب فرائض بر آنها قسمت کند و اگر ندارد
 نزد شیخ نهد تا در مصاحبه مریدان صرف کند و براسه خود هیچ ندارد مگر آن قدر که شیخ در هر
 قانع باشد سوم تجرد است باید که مجرد شود از همه علائق بسوی ربی با حسن العیون تا خاطر
 آنها مشغول نشود که همه دشمن اندر آن بین ازواجکم و اولادکم عذوکم فاحذروهم
 چهارم عقیده است باید که بر اعتقاد اهل سنت جماعت باشد و از بدعت با دوریزد
 آنکه سلف رود و اجالا و تفصیلا. پنجم تقوی است باید که پر میزگار باشد و رتبه لباس
 احتیاط کند و لیکن مبالغه نداناید تا در وسوسه نیفتد که آنم مذموم است و تا تواند بفرمان
 کار کند و در خصیت نگرود و در طهارت کوشد ششم صبر است باید که در تحت تصریف
 او امر نبی شرع صابر باشد و در نوشیدن پیاله با سه نامرادی از تربیت لایق ^{شیخ}

صبر و کار فرماید و در اشارت مقاسات شداند کند و ملائت و سستی را بطبع خویش
 نهد و اگر ازین معنی چیزی دروسه پدید آید از خویش دور کند به تکلف بیستم جایزه است
 باید که با نفس رفیق نکند و مراد او نهد که نفس چون شیر گرسنه است اگر او را سیرت
 گیرد و ترا بخورد. هشتم شجاعت است باید که مردانه و دلیر باشد تا در مجاربه نفس قیام
 تواند نمود و از حسیله و مکر شیطان پندیشد که درین راه شیاطین الحین و الانس بسیار
 و دفع قهر ایشان جز بشجاعت ممکن نبود. نهم بذل است باید که در و بذل و ایشار باشد
 که بخل قید عظیم و حجاب بزرگ است در بعضی مقامات باشد که دنیا و آخرت بخل باید
 و بعضی جا از سر جان باید برخاست. دهم قنوت است باید که جوانمرد باشد چنانکه
 هر کس در مقام خویش بقدر وسع بگذارد و حق گذاری خود او بچس طمع ندارد و انصاف
 بدهد و انصاف نه طلبد یا زود هم صدق است باید که بنای معاطه خود بر صدق بند
 و با خدا و خلق راستی پیشه گیرد و از کذب و خیانت دور باشد و آنچه کند برای خدا کند
 و نظر از خلق با کمال قطع کند. دوازدهم علم است باید که آن قدر علم حاصل کند که از عهد
 و انقض که بر دوسه واجب است بیرون تواند آمد و در طلب یادتی نکوشد که از راه
 بازماند مگر وقتیکه بحال مقصود برسد و اگر مرتبه مقتدای یافته بود تحصیل علوم
 کتاب و سنت مغربست بلکه مفید است در هر حال بعلم لا ینفع مشغول نشود. سیزدهم
 نیاز است باید که در هیچ مقام نیاز از دست نهد اگر چه در مقام نماز افتد تکلف
 خود را بعالم نیاز آورد که نیاز مقام خاص عاشق است و نماز مقام خاص معشوق چهارتم
 هیاری است باید که درین راه عیار و از و کارهاست خطاناک پیش آیند و غیبت و دشمنی
 باید که لا ابالی و از خود را در اندازد و عاقبت اندیشی نکند و از جهان نترسد و روزی نبرد

سرخو را باید که زیر پاسے تواند نهاد و عشق یازین که چو عیب را میرویم به سر زیر پا
 نهاد و چو شطرا میرویم به از نقطه مراد بدین دور میسریم به زیر لب همیشه چو بر کار میرویم به
 جانے که هست ما بنفایا کرده ایم به در حکم میکند بسر و در میرویم به مرگ کسی بجان بفرود
 بهاخریم به عیار و از آنکه بر یار میرویم به مارا چه غم زد و زنج و با خلد ما چه کار به دلداد و ایم ما
 بر و لدر میرویم - پانزدهم ملامت است باید که ملامتی صفت و قلندر سیرت باشد ملامت
 آن نیست که خلاف شرعی کند حاشا و کلا که این قسم ملامت کار شیطان است و راه ^{است}
 و اهل اباحت بدعت را از آن منزله بد و زنج برده اند بلکه ملامت باین معنی است که نام و ^{تنگ}
 و روح و ذم و رد و قبول خلق نرود و یکسان باشد و بدوستی و دشمنی خلق فریب و لاف نشود و ^{تنگ}
 اصد او را یک رنگ شمرد و با همه خلق بصلح و با نفس خود بجنگ باشد و با علی زین روی که
 راه عشق را ہی تنگ است نه صلیح بخود هست نه با کس جنگ است به شد و در نام ^{تنگ}
 تنگ عمر چه خلق به ای بخیران چه جاسے نام و تنگ است به شازدهم عقل است باید که
 به صرف عقل حرکات او مضبوط باشد و خرقی بجز رضای شیخ و فرمان او از او در وجود نیاید
 که جمله پنج روزگار او در سر کوب خاطر شیخ و در ولایت او رود تا آنچه حاصل برنج و شقت
 ازین کار شده تبصره عقل نگاه تواند داشت بهشت هم ادب است باید که مودت و بند
 باشد و راه انبساط و ظرافت بر خود بسته دارد و در حضرت شیخ بوقار و سکون و عظیم نشین
 تا پرسد نگوید و آنچه گوید بر فوق و سکون در است گوید و بظاهر و باطن اشارات شیخ را
 منتظر باشد اگر تقصیری رود در حال بظاهر و باطن استغفار کند و بطریق نیکو عذر خواهد
 بهشت هم حسن خلق است باید که پیوسته با یاران خوشخو باشد و سخره و تنگ خوئی نکند
 و از کبر و عجب و تفاخر و دعوی و طلب جاه دور باشد و بتواضع و خدمت با یاران بزرگ

زندگانی کند و بایاران خود با تربیت و شفقت و ولداری و مراعات و لطف باشد و بارش
 بر او بار باشد و بار خود بر یاران نهد و تا تواند خدمت آنها کند بی منت و توقع خدمت
 از آنها نذر و نصیحت شنو باشد و راه مناظره و محسول و خصومت بسته دارد و در محاسن
 کوشد و بچکس از بندگان خدا را بچشم حقارت نه نگرد و بخدمت ایشان بحضرت عزت
 تقرب جوید و بر سفره از حظ خود ایشانرا نماند و در نصیب دیگران طمع نکند و وقت سماع بوضو
 باشد و بیجا حرکت نکند و تا تواند سماع در خود فرود برد و بشرط غلبه و بعد حرکت کند
 چون وجد کم شود خود را فرو گیرد و باصحاب تواجد به نیاز تقرب نماید و تا تواند چنان
 زندگانی کند که دله از وی بساید و از ریخ و لها استغاب نماید چون سر بر قدم کسی
 بند روی بر زمین نهد و پیشانی نهد که بسکلی سجده است و این حرام است - نوزدهم
 تسلیم است باید که بظاهر و باطن در تسلیم تصرفات و لایب شیخ باشد و تصرف خود بگذارد
 و در امر و نهی شیخ چون مرده بدست غسال باشد هر حرکت که در غیبت و حضور کند
 بظاهر اجازت و باطن اجب از باطن شیخ کند اگر حکم یا بد کند و الا ترک کند و هر چه در
 نظر او از شیخ بد نما آید آن بدی بنظر خود حواله کند نه نقصان شیخ و عقدا و نگذارد و در شیخ
 بستم تفویض است مرید را باید که درین راه بکلی از سر وجود خود بر خیزد و خود را فدای ^{را خدا}
 سازد و از سر صدق گوید ^{بگو} اَفْوَضُ اَمْرِي اِلَى اللّٰهِ وَتَفْوِضُ بِهِمْ اِسْمِعْتِ عِبَادِي
 محض باشد نه براسه بهشت خوف نار و نه براسه کمال و هر چه بد و از حضرت عزت
 راضی باشد اگر هزار بار خطاب رسد مطلب که نیابی یک ذره از کار نشیند و بشرط
 صدق طلب قیام نماید و در هیچ خوشی و ناخوشی روی از حضرت نگرداند و بر جاوه بندگی

ثابت قدم باشد هیچ بلا و امتحان از طلب فرزند نشیند و از ملازمت شیخ روی نگرند
 اگر شیخ هزار بار براند و از خود دور کند نزد و در ارادت کم از کسی نباشد هر چند که
 میرانند باز آید انهمی - رباعی تامل رقیم عشق تو بر جان دارد و باران بلا بر سر دل
 می بارود و جاتان بستر کز تو نگر و انم روستی و در عشق هزار زین برو نم آرد - درینجا
 آنحضرت بطور حاشیه نوشته بودند و هو بنوا - پوشیده نماند که شیخ رحمة الله علیه
 بست صفت در حق مرید فرمودند اگر نیک بنگری قریب بچهل یا کم رسد که آن همه مرید را
 مستحق باید بود و اسلام محمد کاظم **فصل پنجم** در بیان احتیاج مرید با شیخ
 که از کلام صاحب مرصدا و العباد نوشته بودند نیست - بدانکه احتیاج مرید سالک
 به شیخ و اصل کامل از جوهرات بسیار است اما درین مختصر در چند وجه گفته می آید - اول آنکه
 راه ظاهری بکعبه صورت براه بر راه شناس نتوان رفت با وجود آنکه رونق کعبه هم دیده
 راه بین دارد و هم قوت قدم و هم راه ظاهری است هم مسافت معین آنجا که راه حقیقت است
 صد و بیست هزار نقطه نبوت معجزه رسالت در آن راه قدم زده اند یک قدم ظاهر نیست
 بیابانی پسین بی پایان یقین است که بی دلیل دیده بخش نتوان رفت - دوم آنکه در
 صورت چنانکه قطع الطریق بسیار اند که بی بهره نتوان رفت در راه حقیقت **نخاف**
 و زحمت دنیاوی و نفس و هوا و شیاطین ایمن و الا نفس جمله را بر زمان اند چون بی بدی
 صاحب لایسته توان رفت - سوم آنکه درین راه فریاد و آفات و شبهات و عقبات
 بیشمار اند فلا سفه به تنهاروی و حسند و رطه با نل شبهات افتاوندین و ایمان **بیا**
 رفت و همچنین دهری و طبایعی و برابره و ملاحظه و اهل تشبیه و مقلد و ابا حنیفه و دیگران
 و بدعت جمله ابتداء بی شیخ کامل سلوک این راه شرمی کردند هر یک در وادی آفتی